

تخت بلقيس





تخت بلقیس

نویسنده: محمد محمدی امین

تصویرگر: زینب وفاکیش توحیدی

ناشر: انتشارات مسجدنا

چاپ: اول، تیر ۱۴۰۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

گروه سنی: ب و ج

قیمت: ۷۰,۰۰۰ تومان

«کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است»



مرکز رسیدگی به امور مساجد
استان‌های خراسان





تخت بلقیس

مدیریت پژوهش مرکز رسیدگی به امور

مساجد خراسان

تصویرگر: زینب وفاکیش توحیدی

نویسنده: محمد محمدی امین



در یک روز آفتابی و زیبا، حضرت سلیمان (ع) در قصر خود نشسته بود. او پادشاهی مهربان و پیامبر خدا بود که می‌توانست زبان حیوانات را بفهمد و حتی باد هم از او اطاعت می‌کرد و به فرمان او می‌وزید.

آن روز سلیمان مشغول صحبت با حیوانات بود که ناگهان متوجه شد پرنده‌ی کوچک و رنگارنگش، هُدهُد، آنجا نیست. هدهد پرنده‌ای بود با تاجی قشنگ روی سرش، مثل یک پیک ویژه. سلیمان (ع) پرسید: «کسی هدهد را دیده است؟ او کجاست؟»

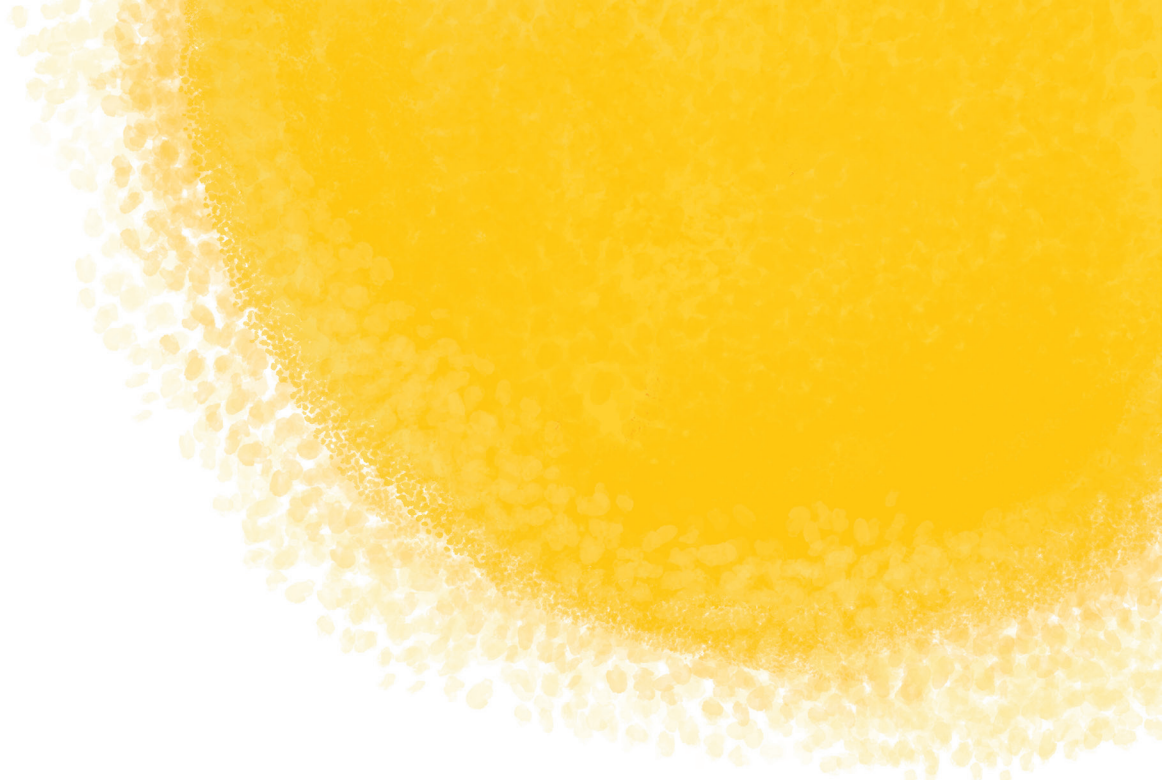


همه سر تکان دادند و گفتند: «ما هم او را نمی‌بینیم! شاید به سفری رفته باشد.»

حضرت سلیمان کمی ناراحت شد و گفت: «حتماً باید دلیل خوبی برای نبودنش بیاورد!»

در همین لحظه، هدهد با عجله خودش را رساند و بال‌هایش را از هیجان تکان داد. گفت: «ای پیامبر خدا! من خبر مهمی برایت آورده‌ام. به سرزمینی دور به نام «سبا» رفته‌ام. آنجا ملکه‌ای به نام بلقیس حکومت می‌کند. قصری بزرگ و باشکوه دارد، اما...»
هدهد کمی مکث کرد: «اما او و مردمش به جای پرستش خدای یکتا، خورشید را می‌پرستند و آن را خدا می‌دانند!»





حضرت سلیمان با شنیدن این خبر، دلش غمگین شد. به هدهد گفت:
«باید آنها را به راه راست هدایت کنیم. نامه‌ای برای بلقیس می‌نویسم
و تو باید آن را ببری.»
نامه آماده شد. روی آن نوشته شده بود:
«به نام خداوند مهربان و بخشنده. از سوی سلیمان. ایمان بیاورید و تنها
خدای یکتا را پرستش کنید.»
هدهد نامه را با نوکش گرفت و مثل تیر، به سمت سرزمین سبا پرواز
کرد.
بلقیس، ملکه سبا، وقتی نامه را خواند، تعجب کرد. او تصمیم گرفت با
مشاورانش مشورت کند.



یکی گفت: «با او بجنگیم!» دیگری گفت: «هدیه‌ای برایش بفرستیم شاید صلح کنیم.»

آنها تصمیم گرفتند هدایای بسیار زیبا و گرانبها برای سلیمان بفرستند: جواهرات درخشان، عطرهاى خوشبو و پارچه‌های ابریشمی.





وقتی هدایا به دربار حضرت
سلیمان رسید، او حتی به آن‌ها
نگاه هم نکرد و با قاطعیت
گفت: «من به هدایای شما نیاز
ندارم. من فقط می‌خواهم شما
به سوی خدا بیایید و مسلمانی
شوید.»

سپس به یارانش نگاه کرد و
پرسید: «چه کسی می‌تواند
تخت پادشاهی بلقیس را
همین الان، پیش از آمدنش،
اینجا حاضر کند؟»

یکی از یارانش که «آصف بن
برخیا» نام داشت و دانش
بسیار زیادی داشت، گفت:
«من می‌توانم این کار را انجام
دهم، آن هم در کمتر از یک
چشم به هم زدن!»

و قبل از اینکه کسی چیزی بگوید، ناگهان تخت بزرگ و طلایی بلقیس، درست در وسط مجلس حاضر شد! همه حیران ماندند.

قبل از آمدن بلقیس حضرت سلیمان(ع) دستور داد تخت بلقیس را در کنار تخت خودش بگذارند و یکی از خادمان حضرت سلیمان(ع) مأمور شد تا تخت را کمی تغییر دهد تا سلیمان ببیند آیا بلقیس تخت خود را می‌شناسد یا خیر!

وقتی بلقیس برای دیدار سلیمان(ع) آمد و تخت خود را در آنجا دید، شگفت‌زده شد. فهمید که این معجزه‌ای از سوی خدای یکتا است. سپس حضرت سلیمان(ع) او را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد.





بلقیس که حالا حقیقت را دیده بود،
گفت: «ای سلیمان! حالا می‌فهمم
که خدای تو، خدای همه‌ی جهان
است.»

و از آن روز، ملکه بلقیس و قوم سبا
به دین راستین روی آوردند و پس از
آن تنها خدای یکتا را پرستش کردند.

قرآن کریم:

وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ۖ

سلمیان(ع) گفت: «ای مردم، خداوند مهربان زبان پرندگان را به ما یاد داده است و از هر چیزی به ما داده شده است.

(سوره نمل، آیه ۱۶)



مرکز پخش: مشهد مقدّس، خیابان دانشگاه، خیابان گلستان غربی، ساختمان

محراب. شماره تماس: ۰۵۱۳۲۰۱۲۰۲۶۰



مرکز رسیدگی به امور مساجد
استان‌های خراسان